

## تحولات ماوراءالنهر در عصر صفوی و زمینه‌های مهاجرت بابر به هند

(با تکیه بر کتاب آثارالسلطین)

دکتر کریم نجفی برزگر\*

### چکیده

آثارالسلطین تألیف میرسید ناصرالدین، نسخه‌ی خطی ارزشمندی است که درباره ایران، هند و به ویژه ماوراءالنهر در دوران حکومت صفویه و قاجاریه حاوی مطالب درخور توجهی است. مؤلف در این اثر در مورد حکومت سلطین شیبانی در سمرقند و بخارا سخن گفته است و به اجمال به تشریح رقابت صفویان و ازبکان به منزله‌ی دو نیروی قوی در تعیین سرنوشت ماوراءالنهر پرداخته است. همچنین زمینه درگیری و نبردهای دو حاکم مغولی؛ شیبک خان ازبک و ظهیرالدین محمدباپر را در ماوراءالنهر که سرانجام به تسلط شیبک خان بر آن ناحیه، شکست بابر و رفتن او به هندوستان و تأسیس سلسله تیموریان هند انجامید، بررسی کرده است. این مقاله نگاهی اجمالی به تحولات این منطقه و علت مهاجرت بابر به هندوستان و تأسیس سلسله تیموریان هند با تکیه بر منابع اولیه به ویژه کتاب آثارالسلطین دارد.

**کلیدواژه‌ها:** ماوراءالنهر، شیبک خان، بابر، سمرقند، آثارالسلطین.

### مقدمه

فرارود یا ماوراءالنهر سرزمینی بین رود سیحون و جیحون در شمال رود جیحون و مشتمل بر بخارا، سمرقند، خجند، اسروشنه و ترمذ بوده است. امروزه تمام کشور ازبکستان و

---

\*Email: Karimnajafi32@pnu.ac.ir

بخش اعظمی از تاجیکستان و بخش‌هایی از قرقیزستان و قزاقستان بر آن منطبقند. نام این منطقه در فارسی باستان «پردری» و در پهلوی «فرارود» بود. در سده ی اول هجری فاتحان عرب این منطقه را «ماوراءالنهر» نام نهادند. (فردوسی، ۱۳۶۳: ۱۵۳/۲) فردوسی در مورد این تغییر نام می‌سراید:

فرارود را ماوراءالنهر خوان  
اگر پهلوانی ندانی زبان  
(فروزانی، ۱۳۷۷: ۲۲۱-۱۸۰)

کرونولوژی تحولات ماوراءالنهر در ارتباط با ایران تا عصر قاجار حاوی پیشینه‌ای طولانی است. این منطقه پنج قرن، بزرگ‌ترین مهد تمدن اسلامی ایران و مرکز حکومت‌های ایرانی و تا دوره قاجاریه تابع حکومت مرکزی ایران و مولد و مدفن بسیاری از دانشمندان بزرگ ایرانی بوده است. ماوراءالنهر در عصر تیموریان به لحاظ فرهنگی رشد چشمگیری یافت زیرا تیمور گورکانی، علما، فضلا، مهندسان و هنرمندان را از نواحی مفتوحه به این منطقه کوچ داد و بدین ترتیب بر غنای فرهنگی این منطقه افزود.

مرگ تیمور و تقسیم قلمرو او میان فرزندان و نوادگانش کشمکش‌هایی را بین آنان و ازبکان در این منطقه فراهم آورد. با توجه به گزارشات موجود از متون دست اول تاریخی این دوران، اصلی‌ترین انگیزه‌ی ارتباط و درگیری‌های نظامی ازبکان با بازماندگان تیمور در ماوراءالنهر علاوه بر ارضای حس توسعه‌طلبی قلمرو حکومتی، انتقام‌جویی و غارت بود که بعدها با تأسیس دولت قدرتمند شیعی مذهب صفویه، انگیزه‌ی مذهبی نیز به انگیزه‌های سیاسی آنان افزوده شد. غارت و قتل‌عام‌های صفویان و ازبکان هنگام لشکرکشی به این منطقه نشان می‌دهد که هریک اهداف درازمدتی را در این ناحیه دنبال می‌کرده‌اند.

### سوال، روش و پیشینه‌ی تحقیق

سؤال اصلی این پژوهش ریشه‌یابی چگونگی تأسیس سلسله تیموریان هند توسط بابر است. گمان بر آن است که بابر فرمانروایی در سرزمین اجدادی خود، ماوراءالنهر، را ترجیح می‌داده است اما حضور مدعی قدرتمندی مانند شیبک خان ازبک مانع وی در تسلط بر

مسند در آن ناحیه شده و بابر، ناگزیر، به هند روانه شده است. روش پژوهش در این مقاله کتابخانه ای و بر اساس واکاوی انتقادی اطلاعات و داده‌های نسخه خطی آثارالسلطین است. روشن کردن علت مهاجرت بابر از ماوراءالنهر به هند و تاسیس فرمانروایی تیموریان در آن سرزمین، برآیند اصلی این تحقیق است.

درخصوص موضوع این پژوهش و پیشینه تحقیق آن باید گفت، تا آن جا که بررسی شده است، هیچ مقاله یا کتاب یا پایان نامه دانشگاهی تا کنون به آن نپرداخته و از این جهت، نیاز به چنین پژوهشی احساس می شود.

### نسخه خطی آثارالسلطین

آثارالسلطین تألیف سید میرناصرالدین بن سید امیرمظفرخان از جمله منابع ارزشمند درباره ایران، هند و بویژه ماوراءالنهر در دوران حکومت صفویه و قاجاریه است. مؤلف تحولات ماوراءالنهر را در دوران حکومت سلاطین ازبک و هشرخانیاں به اجمال و سلاطین منغیته به تفصیل تشریح کرده است. از جمله اطلاعاتی درباره حکومت سلاطین شیسانی در سمرقند و بخارا به دست داده که نشان می دهد با روی کار آمدن حکومت شیعی مذهب صفوی به دشمنی با آن پرداختند و به دنبال استیلا بر سمرقند، ستم‌هایی بر مردم آن دیار روا داشتند.

از خلال روایات مؤلف می توان به تحولات ماوراءالنهر و ایران و نحوه یاری خواستن مردم سمرقند از ظهیرالدین محمدبابر حاکم فرغانه و اندجان و زمینه درگیری این حاکم مغولی با شیبیک خان در ماوراءالنهر که سرانجام به شکست بابر و رفتن او به هند و تأسیس سلسله تیموریان هند انجامید، پی برد. مؤلف درباره سبب تألیف این اثر می نویسد:

«مدت سی سال ریزه‌خوار خان فضلا و مطالعه مصنفات ایشان بودم... اگرچه قبل از این تحفه ظاهرین و کنوزالتقیا به ذکر حضرت اولیاءالله جمع‌آوری نمودم خار خار این تمنا که تاریخ مفصل به ذکر سلاطین بخارا تصنیف کنم و از ارواح حضرت سلاطین فیضی و نصیبی یابم. بنابراین توکل به خدا نموده، شروع به ذکر گذشتگان کرده، از نثر و نظم آنچه

تحریر نمودم از سخن عزیزان به قدر ضعف حال مندرج داشتم به امید اینکه شاید کسی را به کار آید.» (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۰: ۷۱۳)

وی ادامه می‌دهد: «پوشیده نماند که در اول بهار سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو تواریخ سلاطین بخارا را شروع نمودم. باری یادگاری از سلاطین بخارا بماند. سبب فاتحه به روح پاک ایشان گردد و شاید که صاحب‌دلان به صدقه ایشان را به فاتحه روح این خاکسار عنقای گوشه گمنامی را یادی نمایند. انتخاب کردم از روضه‌الصفاء و تاریخ مقیم خانی و تاریخ وجیز تحفه خانی و تاریخ معین و مجموعه قاضی جمعه قلی مسمی گردانیدم به آثار السلاطین و نهادم به سه مقاله آن را. مقاله اول: در طبقه سلاطین شیبانی خانیه، مقاله دوم: در طبقه اشترخانیه و مقاله سیوم: در طبقه منغیته.» (همان پیشین)

سید میر ناصرالدین از آن جا که هفت سال در رکاب امیر مظفر از سلاطین منغیته بخارا بوده، اطلاعات ارزشمندی درباره دوران حکومت او بدست می‌دهد. (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۰: ۷۱۴) ظاهراً بعد از قتل محمدشریف دیوان بیگی، دشمنان سعایت نموده با این وجود امیر مظفر همیشه بنده نوازی را از او دریغ نداشته است. (همان، ۷۱۵)

چنان که اشاره شد پس از مرگ تیمور، قلمرو او میان فرزندان و نوادگانش تقسیم شد و کشمکش‌هایی را در ماوراءالنهر فراهم آورد. با کشته شدن سلطان ابوسعید در جنگ با امیرحسن بیگ آق‌قویونلو (۸۷۲هـ.ق)، پسرش احمد سلطان که در سمرقند و بخارا حکومت می‌کرد، پادشاه ماوراءالنهر شد. سلطان محمود میرزا پسر دیگر سلطان ابوسعید به حصار شادمان رفت و در آن جا سلطنت مستقلی تشکیل داد.

میرزا عمر شیخ برادر آن‌ها نیز حاکم فرغانه شد و اخسی را برای تختگاه خود برگزید. دیری نپایید که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا به واسطه نارضایتی از رفتار میرزا عمر شیخ تصمیم به مقابله با او گرفتند ولی او در ۴ رمضان ۸۹۹ هـ.ق به طور ناگهانی درگذشت.

پسرش ظهیرالدین محمد بابر (۸۷۷-هـ.ق) چنان که از نوشته‌هایش در واقعات ببری بر می‌آید دوازده سال بیش نداشت که در ۸۹۹ هـ.ق در اندجان، پایتخت فرغانه به پادشاهی

رسید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۹۴-۹۷؛ بابر، ۱۳۰۸: ۲)؛ اما دخترش، گلبدن بیگم، سال جلوس او را ۵ رمضان ۹۰۹ هـ ق ثبت کرده است. (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۲۹)

### ظهیرالدین محمد بابر و تحولات آینده

عمده دوران زندگانی بابر به نبرد با خویشاوندان خود، شیبک خان/شیبانی خان، مؤسس سلسله ازبکان، و عبیدالله خان ازبک برسر تصرف سمرقند، سپس تصرف هند و تأسیس سلسله تیموریان هند سپری شد.

بابر از ابتدا تا مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتائیه، تیموریه و ازبکیه جنگید و کوشید ماوراءالنهر را تحت تسلط خود درآورد. (همان پیشین)

ابتدا با عمومی خود، سلطان احمد میرزا که حاکم سمرقند و بخارا بود و سپس با دایی خویش، محمود سلطان، حاکم تاشکند که هر کدام طمع در قلمرو وی داشتند، درگیر شد. با مرگ سلطان محمود خان (۹۰۰ هـ ق) پسرش، بایسنقر میرزا، به حکومت سمرقند رسید. بابر تصمیم گرفت اوراتپه را که جزء قلمرو پدرش محسوب می‌شد و در اختیار بایسنقر میرزا بود تصرف کند.

در آن هنگام سلطان علی میرزا برادر بایسنقر میرزا حاکم اوراتپه بود و چون از قصد بابر باخبر شد، ذوالنون را مأمور حفاظت از قلعه کرد، بنابراین بابر کاری از پیش نبرد و بدون نتیجه به اندجان بازگشت. در این میان سلطان علی میرزا و برادرش بایسنقر میرزا بر سر پادشاهی به نزاع برخاستند در نتیجه برخی از یاران بایسنقر میرزا از او جدا شدند. بابر با استفاده از اختلاف میان آنان درصدد تصرف سمرقند برآمد. سلطان علی میرزا با وی موافقت کرد و به اتفاق در موضع کاردزن با سپاه بایسنقر میرزا جنگیدند و او را شکست دادند.

بایسنقر میرزا به سمرقند گریخت و بابر و سلطان علی میرزا آن ناحیه را در محاصره گرفتند.

سلطان علی میرزا چون از محاصره خسته شد به بخارا بازگشت اما بابر عاقبت در ربیع الآخر ۹۰۳ هـ ق آن ناحیه را گرفت و وارد سمرقند شد (همان، ۲۲۵-۲۳۴)؛



ظهیرالدین محمد بابر

اما چهارماه بعد لشکریانش به سبب قحط و غلا و فقدان غنایم جنگی و بی پولی پراکنده شدند و در نتیجه او نتوانست در سمرقند دوام بیاورد، ناگزیر به اندجان رفت و در آن جا جهانگیر میرزا و امرای سرکش را به اطاعت درآورد. سلطان علی میرزا نیز با استفاده از عدم حضور بابر در سمرقند آن ناحیه را گرفت و امور مهم سلطنت را در اختیار محمد مزید ترخان نهاد (محمدیاربن عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵)؛ اما دیری نپایید که محمد مزید ترخان چنان قدرتی یافت که برای سلطان علی میرزا نامی جز سلطنت باقی نماند. بنابراین سلطان علی میرزا کوشید وی را به حيله از میان بردارد اما او متوجه شد، از سمرقند بیرون رفت و از بابر دعوت کرد که به سمرقند بیاید. (بابر، ۱۳۰۸: ۳۸) بابر در ذی‌قعدة ۹۰۵ رهسپار سمرقند شد ولی به دلیل مخالفت سلطان علی میرزا نتوانست وارد

شهر بشود و ناچار به سوی کش رفت. در راه شنید شیبانی خان، محمد مزیدترخان حاکم قلعه حصار شادمان را در دبوسی شکست داده و عازم بخارا است.

شیبانی خان با جمع آوری اوزبکان دشت قبچاق عزم تسخیر سمرقند کرد. چون به حدود سمرقند رسید، سلطان علی میرزا حاکم سمرقند در حصار شهر متحصن شد و بر استحکام برج و بارو پرداخت. از آنجا که سلطان علی میرزا نامی بیش از سلطنت نداشت و خواجه یحیی پسر عبدالله در آن بلده تمام امور را انجام می داد، شیبک خان به او پیغام داد اگر با او موافقت نماید هر نوع که بخواهد می تواند زندگی کند. از طرف دیگر زهره بیگی آغا، مادر سلطان علی میرزا نیز به شیبک خان پیغام داد در صورت ازدواج با او سمرقند را به او خواهد داد. از این رو سلطان علی میرزا را نزد شیبک خان فرستاد و به گواه مؤلف آثار السلاطین:

«صاحبقران دریادل در مرغزار کان گل منزل گزید، حدیث صلح در آورد. آخر الامر به هزار حیل و تدبیر و افسون در روز جمعه والی مذکور را بیرون به عهد و وفا و سوگند بر آورده، در کنار دریای زرافشان رشته حیات او را مقطوع گردانید. علم شهریاری را خود برافراشت و سمرقند را محل و مقر لشکر ظفر اثر خود گردانید، تمام ولایت ماوراءالنهر را به قبضه اختیار خود در آورد. الحال، سپاه سهمناک بی باک اوزبک چنان استیلا یافت که معموره عالم در آن عصر چون فقر دل عاشقان خراب گردید» (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۰: ۱۸)

شیبک خان بدین ترتیب سمرقند را متصرف شد، بابر از شهر کش حرکت کرد و خود را به یازیلاق رسانید و از آن جا به پیشنهاد خواجه ابوالمکارم به طرف سمرقند رفت و طی حمله ای ناگهانی به گفته خودش در عرض ۱۴ روز سمرقند را پس گرفت (بابر، ۱۳۰۸: ۵۴) و خواجه ابوالمکارم و اعظم سمرقند از او استقبال نموده و او را به شهر در آوردند. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۶۵)

مردم سمرقند نیز قریب به چهار صد پانصد ازبک را با سنگ و چوب کشتند. جان وفا میرزا داروغه شهر گریخت و شیبک خان به جانب بخارا رفت. بابر کوشید تا اتحادیه ای از امرای اطراف برای سرکوب قطعی شیبک خان ایجاد کند و با هزار نفر به تعقیب شیبک خان

پرداخت و با سپاه هشت هزار نفری او جنگید ولی توفیقی نیافت و به سمرقند بازگشت. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۲۶)

شیبک خان در شوال ۹۰۶ از بخارا به طرف سمرقند رفت. بابر برای رویارویی با او از شهر خارج شد و در موضع کاردزن جنگی بین آنان درگرفت که بسیاری از امرای بابر مانند ابوالقاسم کوه برکشته شدند و خودش نیز به سوی سمرقند گریخت. (خواندمیر، همان، ۲۸۷-۲۸۹) بابر به دلیل کمی آذوقه و پراکندگی سپاه اندجان از سمرقند به حصار شادمان گریخت و شیبک خان بر تخت سلطنت سمرقند تکیه زد. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۲۶)

ازبکان پس از تصرف سمرقند به انتقام خود جمع کثیری از سمرقندیان از جمله خواجه ابوالمکارم را کشتند. (همان‌جا) شیبک خان در حصار شادمان بابر را محاصره کرد و این محاصره شش ماه طول کشید. شیبک خان به بابر پیغام داد اگر خواهر خود، خانزاده عایشه خانم، را به او بدهد محاصره را خواهد شکست. (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۰) بابر به خواسته او پاسخ مثبت داد و خانزاده به عقد شیبک خان درآمد. (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۷۱)

پس از آن بابر به اندجان رفت اما سلطان احمد تنبل قلعه را تصرف کرده و او را به آن جا راه نداد. بابر پیش دایی خود سلطان محمود خان رفت و مورد استقبال او واقع شد. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۳۳) ازبکان اندجان را نیز تصرف کردند و سلطان احمد تنبل را به قتل رساندند. شیبک خان آن گاه با سلطان محمود خان جنگید و پیروز شد.

بابر پس از آن به حصار شادمان گریخت و از آن جا که موقعیت ثابتی نداشت به پیشنهاد میرمحمد باقر نامی به بدخشان رفت. از آن جا راهی کابل شد و در اواخر ربیع الاول ۹۱۰ آن شهر را از محمد مقیم ارغون، امیر شهر باز پس گرفت. (علامی، ۱۳۷۲: ۱۴۱؛ گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۳۰۸) و در آن جا ماند. در ۹۱۱ هـ ق سلطان حسین میرزا بایقرا فرمانروای هرات از بیم شیبانی خان از بابر کمک خواست و او رهسپار هرات شد. (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۲) و با آن که در راه خبر مرگ سلطان حسین را شنید اما به حرکت خود ادامه داد و در هرات با بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا، پسران سلطان حسین میرزا ملاقات کرد ولی کوشش‌هایش برای اتحاد بر ضد ازبکان به جایی



نرسید. (علامی، ۱۸۷۷م: ۱/ ۸۹-۹۰؛ ریاض الاسلام، ۱۳۷۲: ۲۰-۲۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۲-۱۲۳) مرگ سلطان حسین میرزا بایقرا و بی لیاقتی پسرانش موجب شد که شیبانی خان بخش بزرگی از خراسان را فتح کند و در نتیجه بابر از طریق هندوکش به کابل بازگشت و در ۹۱۳ قندهار و زمین داور را از دست ارغون ها گرفت و اندکی بعد خود را بابر پادشاه خواند. (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ۴۶) چون شیبانی خان قندهار را محاصره کرد، بابر به جای دفاع راه هندوستان را در پیش گرفت.

شیبانی خان در ۹۱۶ هـ ق بر تخت دارالسلطنه سمرقند نشست ولی دیری نپایید که در جنگ مرو به دست شاه اسماعیل اول صفوی کشته شد. این واقعه، فرصت مناسبی به دست بابر داد و در زمستان ۹۱۷ هـ ق برای بار سوم به سوی سمرقند حرکت کرد. چون به بدخشان رسید، خان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان شد. جمشید سلطان و مهدی سلطان ازبک که حکومت ولایت حصار و بدخشان داشتند به محاربه لشکر وی شتافتند، طی جنگی که میان آنان در گرفت بابر ظفر یافت و هر دو سردار ازبک در معرکه کشته شده و ولایت حصار و بدخشان به فرمان شاه اسماعیل اول به خان میرزا تعلق گرفت. (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۱/ ۳۹)

بابر پس از تسخیر آن جا، طی نامه‌ای از شاه اسماعیل کمک نظامی خواست. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۲: ۲۶) و وعده داد در صورت پیروزی کامل بر سمرقند و بخارا، خطبه و سکه به نام شاه اسماعیل کند. شاه اسماعیل پذیرفت و لشکری به مدد وی فرستاد تا بخش‌هایی از ماوراءالنهر را تسخیر کند. (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۵۲۳-۵۲۴؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۱۳-۴۱۴) مؤلف آثارالسلطین در این باره چنین گزارش می‌دهد:

«او احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با گروهی جهت کمک نزد وی فرستاد. بابر به امداد شاه اسماعیل بر مملکت بخارا و سمرقند به همراهی هفتاد هزار سوار مکمل آمده، از قبل خود سلطان علی قوچین را به حکومت بخارا منصوب گردانید. بابر به کمک آنان بدون خونریزی وارد سمرقند شد و بر تخت جلوس نمود و هشت ماه در آن جا ماند. اهل شیعه بنابر تعصب مذهب دست تعدی بر فقرای سمرقند دراز نموده، داد بی حیایی می‌دادند. بابر شاه نیز مشغول عیش و نوش بود.» (سید میر ناصرالدین، ۱۳۹۰: ۲۰)

بابر به امداد شاه اسماعیل با هفتاد هزار نفر به بخارا و سمرقند رفت و بدون خونریزی وارد سمرقند شد، بر تخت جلوس نمود، خطبه اثنی عشری بنام نامی شاه اسماعیل خواند و هشت ماه در سمرقند ماند. (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۳۹/۱)

مردم سنی مذهب سمرقند ابتدا از جلوس او بر تخت سلطنت سمرقند خوشحال شدند ولی بعد چون دریافتند او برای بدست آوردن کمک ایران، مذهب شیعه را پذیرفته و متعهد گردیده که به سبک شیعه سکه زند، خطبه بخواند و این تعهدات را جامه عمل بپوشاند (وهرام، ۱۳۷۲: ۲۹۶) حتی از تاج و لباس قزلباش نیز استفاده کرده، از اوبیزار شدند. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۲: ۲۹)

از این رو بابر با توجه به متحد ایرانی اش، ناگزیر نیروهای کمکی ایرانی را از سمرقند با احترام و پاداش مرخص نمود و آنان را نزد شاه اسماعیل گسیل داشت. محمدجان، ایشک آقاسی باشی نجم ثانی، وکیل شاه اسماعیل، به دستور ارباب خود نجم ثانی و تحت فرمان شاه با پیام های مهمی نزد بابر فرستاده شد. محمد جان بعد از بازگشت، به شاه گزارش داد که بابر پس از فتح سمرقند و بخارا به کمک ایران مغرور گشته و در نظر دارد در ماوراءالنهر دعوی استقلال نماید. گزارش محمد جان، شاه اسماعیل را آزرده خاطر ساخت و او نجم ثانی را برای لشکرکشی و تنبیه مأمور کرد. از سوی دیگر به دنبال مرخص کردن نیروهای ایرانی، بابر موقعیتش در سمرقند متزلزل شد زیرا ازبکان با جلوس عبیدالله خان ازبک نیز که بعد از او بر تخت سلطنت شیبانیان قدرت فزاینده‌ای یافتند و عبیدالله خان به نوشته میر سید ناصرالدین:

«چون خبر پریشانی عباد و بلاد را شنید، بر آن شد تا به استخلاص مملکت بخارا کوشد. چون از حدود صبرام و تاشکند به زیارت حضرت خواجه احمد یسوی-قدس سره- رفت و با اعمام خود مشورت کرد ولی هیچ یک از خاندانگان موافق حمله او بودند اما او عاقبت با پنج هزار نفر سوار خونخوار به نیت خالص و دفع روافض جمع شده، عازم ولایت بخارا گردید» (میرسید ناصرالدین، ۱۳۹۰: ۲۱)؛ چون به آن جا رسید، حاکم بخارا

صورت واقعه را به بابرشاه عریضه نمود. بابر در اندک فرصت با هفتاد هزار سوار جرار از سمرقند بیرون آمد و به نوشته میر سید ناصرالدین:

«چون عبیدالله خان عساکر ظفرمآثر خود را به طرف تومان خیرآباد آورده، به کنار کول ملک از برای رزم مهیا نمود، حاکم بخارا این معنی را حمل به فرار نموده، به بابر خبر رسانید. بابر به چابکی هرچه تمامتر خود را به کنار کول مذکور رسانید. چون نظر به قشون خان افکند، دید که به سه هزار نمی‌رسد و لشکر حاضر رکاب او پنجاه هزار سوار است. اشارت به لشکر نمود که شکاریست در حیطة تسخیر درآمده، خان عدالت‌نشان - متوکلا علی‌الله - پاسخ اندیشه از کثرت اعدا ننموده - لاحول و لا قوه الا بالله گویان بر قلب سپاه بابری زده، چنان کارزاری به وقوع آمده که دیده مریخ برین طارم فیروزه‌رنگ بر خونریزی مردان کارزار آفرین گفت. آن سپاه انبوه را در هم شکسته، رو به فرار نهادند. ظهور این فتح و ظفر به عبیدالله خان در سنه ۹۱۸ بود.

بابر که داشت جولان بر توسن حلاوت شد جانب سمرقند تازان به خیل استر  
فالق عبیدالله خان شد در عرصه بخارا فالق عبیدالله خان است تاریخ جنگ بابر  
اقبال داشت بابر تا بود اهل سنت چون یار رافضی شد آمد و راند اثر  
یارب عبید خان را پیوسته باد نصرت گفته ملائک آیین با مستعان فانصر  
«بعد ازین واقعه، عبیدالله خان مظفر و منصور به زیر تخت سلطنت بخارا جلوس داد و سایه رأفت و مرحمت بر مفارق اهل بخارا بگسترانید و پس از ضبط و انتظام به فیروزمندی تمام متوجه سمرقند گردید. چون موکب همایون به شهر سمرقند موصول یافت، سلاطین اوزبک و اعمام آن جناب به نشاط و هزاران انبساط متوجه سمرقند گردیدند.

بعد از مواصلت فرحت خاصیت خان عدالت نشان در مقام ادب و احسان درآمده از روی رأفت مملکت ماوراءالنهر را میان اعمام و اخوان به قدر رتبت و مرتبت قسمت نمود و هر یک را به حکومت ولایتی و قصبه[ای] سرافرازی بخشید. سمرقند را به عم عمیم التفات عزیز بزرگوار خود کوچکونجی خان تفویض کرد و خود به عز و اقبال عازم بخارا گردیده، اعیان و اشراف استقبال نموده، بعد از شرف ملاقات به دارالسلطنه بخارای شریف داخل گردیدند.» (میرسید ناصرالدین، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳)

بابر به دنبال شکست در این نبرد (صفر ۹۱۸ هـ.ق)، به سمرقند رفت و بعد به اتفاق خانواده خود به حصار شادمان عقب نشینی کرد. (بابر، ۱۳۰۸: ۳۵۶-۳۵۸؛ علامی، ۱۸۷۷م: ۹۱/۱؛ واصفی، ۱۳۴۹: ۳۶/۱)

با پیشروی ازبکان به طرف حصار شادمان (جمادی الاول ۹۱۸) بابر آماده دفاع شد و برای دریافت کمک، سفیری نزد بیرام بیگ قرمانلو حاکم ایرانی بلخ گسیل داشت. او نیز سیصد نفر نیروی کمکی برای بابر فرستاد. شاه اسماعیل اول نیز در ۹۱۸ هـ ق یار احمد خان امیر نجم‌ثانی صدراعظم ایران را همراه هشتاد هزار (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۱۵؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۴۴) و به نوشته میرزا حیدر دوغلات با شصت هزار لشکر به جانب ماوراءالنهر فرستاد. (دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۶۸)

امیر نجم ثانی در ذی‌حجه ۹۱۷ به اتفاق حسین بیک لله، حاکم هرات، و امراء عظام خراسان و بیرام بیگ قرمانلو از آب آمویه عبور کرد. شنید عیدالله سلطان و تیمور سلطان، از سلاطین ازبک، بر ماوراءالنهر مسلط شده اند، بنابراین از بابر خواست به سپاه او بپیوندند. بابر پذیرفت و از طرف حصار رسید و در تنگ جکجک در دربند آهنین به سپاه قزلباش ملحق شد. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۲۲)

امیرنجم قلعه خزار را گرفت و مردم آن جا را قتل‌عام کرد، بعد ولایت قرشی را فتح و قتل‌عام کرد و شیخ میرزا ازبک با قرب پانزده هزار نفر از سپاهی و رعیت و جمع کثیری از سادات به قتل رسیدند. (اسکندر بیک، ۱۳۸۲: ۴۰/۱) سپس به سوی قرشی رفت، آن جا را نیز گرفت و مردم آن ناحیه را نیز قتل‌عام کرد. سپس به غجدوان رفت و آن قلعه را که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند مدت چهارماه در محاصره گرفت. (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۲۲)

سرانجام پراکندگی نیروهای قزلباش و اختلاف امرا با امیرنجم ثانی از یک طرف و پیمان‌شکنی‌ها و قتل‌عام‌های او (هندوشاه استرابادی، ۱۳۷۲: ۱/۲۰۱) سبب دشمنی میان او و بابر شد. (روملو، ۱۳۵۷: ۱۷۳-۱۷۴؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۴۸-۱۵۰) از این رو، امیرنجم در نبرد با ازبکان تنها ماند و سرانجام در ۳۰ رمضان ۹۱۸ هـ ق/۱۲ نوامبر ۱۵۱۲م در غجدوان از

محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان از یک شکست خورد و کشته شد. (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۴۰/۱-۴۱؛ ریاض الاسلام، ۱۳۷۲: ۳۳-۳۴) بابر از غجدوان در اواخر ۹۲۰ هـ ق از بدخشان به کابل بازگشت اما یکی دو سال بعد دوباره عازم ایران شد.

چون محمد زمان میرزا نوه سلطان حسین میرزا بایقرا بلخ را گرفت ولی مدتی بعد یکی از بزرگان تابع خود که در پی ایجاد زمینه‌ای برای مداخله بابر بود. از شهر بیرون رانده شد بابر بلخ را متصرف شد. محمدزمان میرزا نیز دستگیر و به کابل اعزام گردید. بابر او را بخشید و یکی از دختران خود را به عقد ازدواج او درآورد و وی را به حکومت بلخ گماشت. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۲: ۳۷)

بابر در ۹۲۶ هـ ق قندهار را در محاصره گرفت و ناحیه گرمسیر را تصرف کرد. در ۹۲۷ هـ ق قندهار را از دست شجاع بیک ارغون خارج ساخت، آن ناحیه را فتح کرد و حکومت آن ناحیه را به پسر خود کامران میرزا داد. (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۷؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۱۱-۲۱۳؛ محمد معصوم، ۱۹۳۸: ۱۱۱-۱۱۲) از آن جا که در آسیای مرکزی به دلیل وجود ازبکان در شرق و صفویان که نیرومند شده بودند توسعه قلمروش را دشوار می ساخت، متوجه هندوستان شد (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ۱۶) که به قول خودش همیشه هوس آن را در سر داشت. (بابر، ۱۳۰۸: ۱۷۷)

اگرچه از سال ۹۱۰ هـ ق این اندیشه را در سر داشت ولی در ۹۳۲ هـ ق در جنگ با پانی پت، لودیان را شکست داد و دهلی را فتح کرد (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۸) و در ۱۲ رجب وارد شهر شد و در روز جمعه در مسجد دهلی به نام او خطبه خواندند. (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۰۲-۲۰۳؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۵۴-۲۵۵؛ آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ۴۷) بدین طریق امپراتوری بزرگ تیموریان هند معروف به «امپراتوری مغولان اعظم» را تأسیس کرد.

با جلوس شاه طهماسب اول صفوی بر تخت سلطنت، مدتی بعد بابر سفیری به نام خواجگی اسد را برای تبریک جلوس وی اعزام داشت. سفیر بابر در اواخر ۹۳۳ هـ ق به اتفاق نماینده شاه طهماسب به نام سلیمان آقا به همراه هدایا مراجعت نمود. (بابر، ۱۳۰۸:

۵۶۶ و ۵۴۰؛ ریاض الاسلام، ۱۳۷۲: ۴۴)

شاه طهماسب با پیروزی در نبرد جام و شکست ازبکان ترتیبی داد تا گزارشی رسمی از این پیروزی به بابر ارسال شود. حرکت حسن چلبی رئیس هیأت سفارت ایران به دلایلی به تأخیر افتاد. یک گروه پیشرو که شامل دو سفیر جوان بودند به دربار رسیدند. حسن چلبی نیز در ۱۵ جمادی‌الاول ۹۳۵ هـ.ق وارد هند شد. (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۲: ۴۷)

در دو سال آخر عمر بابر ظاهراً سفیر دیگری بین ایران و هند نیامد و در بابر نامه هم اشاره‌ای به این موضوع نشده است. با فتح دهلی، افغان‌ها که در جنگ پانی پت شکست خورده بودند و برای استرداد سلطنت از دست رفته خود تلاش می‌کردند، در جونپور قوای خود را متمرکز کردند اما بر اثر تلاش‌های بابر و ولیعهدش، همایون، ره به جایی نبردند.

از سوی دیگر رانا سانگا، پادشاه هندوی چیتور، اتحادیه‌ای از راجپوتان و افغانان علیه بابر تشکیل داد و امپراطوری نوبنیاد تیموری را تهدید کرد. در ۹۳۳ هـ.ق رانا سانگا همراه محمود خان لودهی، برادر امپراطور مقتول هند، برای بر انداختن تیموریان به آگره رفت و در حوالی فتح‌پور سیکری با بابر جنگید اما شکست خورد.

پس از این فتح بزرگ بابر را «غازی» خواندند. (نظام‌الدین، ۱۹۳۱: ۲/ ۲۰-۲۶ و ۹۶) بابر بعد از این فتح، فتوحات خود را ادامه داد، اغلب قلاع و استحکامات مهم راجپوتان و مناطق افغان‌نشین هندوستان را ضمیمه‌ی سلطنت خود نمود، تا بنگال پیش رفت و دولتی نیرومند بنیاد نهاد و سرانجام در ۵ جمادی‌الاول ۹۳۷ هـ.ق در آگره درگذشت. (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۵۲؛ آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ۴۸)

او را در کابل در مکانی موسوم به قدمگاه به خاک سپردند. (نظام‌الدین، ۱۹۳۱: ۲/ ۲۶-۲۷) بابر، پیش از وفات قلمرو امپراطوری تیموریان را که از بخارا تا سواحل بنگال وسعت داشت، بین چهار پسر خود تقسیم کرد که حدود ۳۵۰ سال بر سراسر یا بخش‌هایی از شبه قاره هند به فرمانروایی پرداختند.

### نتیجه

منطقه ماوراءالنهر با توجه به اهمیتی که از دیر باز داشت، در عصر صفوی جولانگاه رقابت و تاخت و تاز ازبکان و صفویان شد. سمرقند و بخارا نیز از سویی شاهد درگیری و نبردهای میان ظهیرالدین محمد بابر و دیگر بازماندگان خاندان تیموری و از طرف دیگر میدان جنگ شیبک خان ازبک و بابر و صفویان بود. این امر سبب شد تا این نواحی بین نیروهای متخاصم دایما دست به دست بچرخد. شکست آخر بابر و عدم پیروزی وی بر سر تصرف سمرقند عاقبت سبب شد او از تسخیر این ناحیه منصرف شده، از میدان رقابت با ازبکان و صفویان بیرون رفته به هند رود و در آن جا سلسله تیموریان هند را تأسیس کند.

## منابع

- ۱- آفتاب اصغر، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، لاهور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.
- ۲- اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۳- بابر، ظهیرالدین محمد، پاپرنامه، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی: بی نام ناشر، ۱۳۰۸ق.
- ۴- بخاری، حافظ تنش بن میر محمد، عبدالله نامه (شرفنامه شاهی)، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ۱۶۷۵خ.
- ۵- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر، جلد ۴، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، ۱۳۵۳.
- ۶- خواندمیر، امیر محمود، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران: بی نام ناشر، ۱۳۷۰.
- ۷- دوغلات، میرزا حیدر، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- ۸- روملو، حسن بیک، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۵۷.
- ۹- ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۱۰- سید میرناصرالدین بن سید امیر مظفر خان، آثارالسلطین، به اهتمام کریم نجفی برزگر، دهلی نو، ۱۳۹۰.
- ۱۱- علامی، ابوالفضل، اکبرنامه، به کوشش مولوی احمدعلی و مولوی عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۷م.
- ۱۲- علامی، ابوالفضل، اکبرنامه، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.



- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه**، تصحیح ژول مول، چاپ سوم، تهران: انتشارات شرکت کتاب های جیبی، ۱۳۶۳.
- ۱۴- فروزانی، سید ابوالقاسم، "جغرافیای تاریخی فرا رود"، **ایران شناخت**، ش. ۹: ۱۸۰-۲۲۱، ۱۳۷۷.
- ۱۵- گلبدن بیگم، **همایون نامه**، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۳.
- ۱۶- محمد یاربن عرب قطغان، **مسخرالبلاد**، تصحیح نادره جلالی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵.
- ۱۷- محمد معصوم، **تاریخ سند مشهور به تاریخ معصومی**، به تصحیح دکتر عمر محمد داود پته: پونا، ۱۹۳۸ م.
- ۱۸- ناشناس، **جهانگشای خاقان**، به اهتمام الله دتا مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴.
- ۱۹- نظام الدین احمد، **طبقات اکبری**، کلکته: انجمن آسیایی، ۱۹۳۱ م.
- ۲۰- هندوشاه استرابادی، محمد قاسم، **تاریخ فرشته**، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج اول، ۱۳۸۷.
- ۲۱- واصفی، محمود، **بدایع الوقایع**، به کوشش الکساندر بلدرف، تهران: بی نام ناشر، ۱۳۴۹.
- ۲۲- ورهرام، غلامرضا، **تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی**، تهران: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۲.

## References

- 1- Aftab Asghar. **Tarikhnevisi-e Farsi dar Hend va Pakestan**. Lahore: Cultural House of I.R.Iran, 1985.
- 2- Allami, A. **Akbar-Nameh**. Edited by Molavi Ahmed Ali and Molavi Abdul-Rahim, Culcatta, 1877.
- 3- ----- . **Akbar-Nameh**. Edited by Gholam-Reza Tabatabaei Majd, Tehran: ISCR, 1994.
- 4- Babur, Z.M. **Babur-Nameh**. Translated into Persian by Abdul-Rahim Khan Khanan, Bombay: no publisher (n.p.), 1929.

- 5- Bita. **Jahangosha-i Khaqan**. Edited by Allahdad Moztaf, Islamabad: IPIPS, 1985.
- 6- Bokhari, H. **Abdullah-Nameh**. a manuscript belongs to Sepahsalar Madresse, 1296.
- 7- Doghlat, M.H. **Tarikh-e Rashidi**. Corrected by A. Ghafari-fard, Tehran: Nashr-e Mirath Maktoob, 2002.
- 8- Eskandar Baig Turkeman. **Tarikh-e Aalam-ara Abbasi**. under guidanse of Iraj Afshar, 3<sup>rd</sup> Edition, Tehran: Amirkabir publication, 2003.
- 9- Ferdowsi, H.A. **Shahnameh**. vol.3, Edited by Zoul Mool, 3<sup>rd</sup>.Edition, Tehran: Poket Books Co publication, 1984.
- 10- Forozani, S.A. **Goghrafiaye tarikhi-e Fara-Rood. Iran-Shenakht**. No.9.p.p:180-221, 1998.
- 11- Golbadan Baygum. **Homayoun-Nameh**. Edited by Iraj Afshar, Tehran: MAEI, 2004.
- 12- Hindushah Astarabadi, M.Gh. **Tarikh-e Fereshteh**. Vol.1, Edited by M.R.Nasiri, Tehran: AAMF, 2008.
- 13- Khandmir, A. **Iran dar rozegar-e- Shah Esmacil va Shah Tahmasbe Safavi**. Edited by Gh.R. Tabatabaei, Tehran: n.p, 1991.
14. Khandmir, GH. **Habibol siar fee akhbar-e afrad-e basher**. by M. Dabirsiaghi, Tehran: Khayyam publication, vol.4, 1974.
- 15- Mohammad Masoum. **Tarikh-e send be tarikh-e Masoumi**. Edited by Dr.O.M.D.Poota, Poona, 1938.
- 16- Mohammad Yar Ibn-Arab Ghatghan. **Mossakharul belaad**. Edited by Nadereh Jalali, Tehran: MPMM publication, 2006.
- 17- Nizamuddin Ahmed. **Tabaghat-e akbari**. Culcatta: Asian Association, 1931.
- 18- Riaz Al-Islam . **Tarikh-e ravabet-e Iran va Hend**. Translated by M.B.Aram and A. Ghafarifard, Tehran: Amirkabir publication, 1994.
- 19- Romello, H.B. **Ahsanul tawarikh**. Edited by Abdulhossain Navaei, Tehran: NMM publication, 1978.
- 20- Sayyed Mir Naser-Alddin. **Aasar-e salathin**. Edited by Karim Najafi Barzegar, New Delhi: CCIRI, 2011.
- 21- Varahram, Gh. **Tarikhe asiye markazi dar dowreye eslami**. Tehran: Ist. Of Islamic Research, 1993.
- 22- Vasefi, M. **Badayeul vaghaye**. Edited by A.Beldefov, Tehran: n.p, 1970.